

تحولات فکری در ادوار مختلفه تاریخ که

منجر به اعلامیه جهانی حقوق بشر

گردید

بشر از بدو پیدایش و ارتباط خود با جهان مادی و برحسب طبیعت چنانکه علماء و دانشمندان گفته‌اند آزاد و مستقل بوده و دارای حقوقی است که اساس آن بر آزادی نامحدود انسان منفرد استوار گردیده است .

پهندهای بشری که موجب پیدایش و تشکیل و تکمیل جامعه است از روی اراده و خودآگاهی بوده و افراد بشر با طیب خاطر دورهم جمع شده و اجتماعی را بوجود آورده است و لذا مقصودشان از تجمع حفظ حقوق افراد و حمایت از آن بوده تا از دستبرد تعدی و تجاوز محفوظ و مصون بماند از این جهت هیئت حاکمه نه تنها موظف بر رعایت آن بوده بلکه مکلف بحمايت از آن میباشند. اگر معتقد باشیم که افراد بشر بطور آزاد و مساوی بدنیا آمده و در مقابل قانون مساوی میباشند باید قبول کنیم که این موضوع منشأ طبیعی داشته دائمی بوده و در همه جا و نسبت به همه کس صادق و گویا است .

آزادیهای فردی - مساوات در مقابل قانون . مالکیت فردی یا خصوصی آزادی عقاید مذهبی و سیاسی و فلسفی آزادی نطق و بیان و نظائر آنها چیزی جز حقوق طبیعی نبود . زیرا در واقع قواعدی است که از طرف طبیعت در نهاد بشر بودیمه گذارده شده و بشر بموجب عقل سلیم خود آنرا کشف کرده و وظایف و اختیارات و حدود و ثغور اعمال خود را در جامعه معین میکند .

حقوق طبیعی از دوران بسیار قدیم که حتی قدمت آن نیز بردانشمندان

معلوم نیست شروع شده وجود داشته حقوق زائیده اجتماع بشری است و سیر تکاملی را می پیموده است .

از زمانی که بشریت معترضی نسبت باین ایده حقوقی پیدا کرد توجه خاصی نسبت بآن مبذول داشته و آنرا مورد مطالعه دقیق خود قرارداد . حتی دانشمندانی که میخواستند راجع بماهیت حقوقی تحقیقات و تبیینی نمایند حقوق طبیعی را پایه و اساس مطالعات خود قرار میدادند و بدین ترتیب آغاز از حقوق طبیعی شروع میکردند .

اما باید توجه داشت که این ایده حقوقی بیک منوال نمانده و دائماً در معرض تحولات قرار گرفته و در هر دوره و عصری دستخوش تغییراتی بوده با گذشت زمان سیر تکاملی پیموده و در هر دوره ای از ادوار و در هر عصری از اعصار بشکل مخصوصی ظاهر گردیده و بطرز دیگری ابراز و اظهار شده است . گاهی بصورت حقوق اشخاص تجلی نموده و بعضی آنرا يك غریزه بشر دوستی تصور می نمودند که طبیعت بتمام موجودات زنده عطا کرده است . زمانی بصورت نظام عمومی جلوه گرفته که بر عالم اخلاق و بر جامعه بار شده و قدرت عمومی را تأمین می کند .

در دوران قدیم اورا بصورت يك ریشه قواعد و اصول عام و تغییرناپذیری که در عالم طبیعتاً وجود داشته و آنها را طبیعت در نهاد بشری حك و ثبت کرده است تصور می کردند و حاکمیت آنرا بر تمام قوانین بشری تأیید مینمودند .

از دوره جمهوری رم تا قرون جدیده حقوق طبیعت را عبارت از يك اصل غائی و نهائی شایستگی انسان که موجودی است عقلی و اجتماعی تصور میکردند و چنین می پنداشتند که هر گونه قوانین مطلقه که بر اساس این طبیعت انسانی وضع شده باشد پابرجا و برحق است .

در مذهب مسیح بصورت تعالیم و اصول اخلاقی که تعیین کننده و وظایف اجتماعی افراد نسبت بخود و نسبت به هیئت جامعه است ظاهر میشود .

آئین اسلام آنرا بشکل آیه ها و دستورات حکیمانانه^۱ برای راهنمایی بشریت بخیر و صلاح بجهت نیان عرضه داشته است .

در قرون وسطی که دوران قدرت کلیسا بود جنبه الهی بخود گرفته و بوسیله آباء کنیسه و عظم و تبلیغ می گردد و آنرا بمثابة قوانینی که در اعماق قلوب انسانی حك و ثبت گردیده و توضیح و تفسیر آن بعهد رسولان و پیامبران

۱- فمن اعتدی علمکم فاعتدوا علیه بمثلها اعتدی علیکم = یعنی هرگاه کسی بر شما تعدی کرد پس تعدی کنید بر او بمثل آنچهان تعدی که او شما کرده است اینست معنی مساوات و برابری .

میباشد مورد بحث قرار می‌دادند .

و بالاخره در همین زمان بصورت قواعد و مقررات عدالت‌آمیزی که انعکاس عقل خالق در موجودات مخلوق خود است جلوه‌گری می‌کند . اما در اثر نفوذ کلیسا بیش‌ازاین به پیشرفت نائل نشده و چندی در بوته فراموشی افتاد . حقوق طبیعی که در قرون وسطی دچار رخوت و سستی شده بود در اواخر قرن ۱۶ و اوائل قرن هفده در اثر تحولاتی که در اوضاع کشورها و در پیشرفت علوم مخصوصاً ریاضیات و فیزیک و علوم طبیعی بوجود آمده بود و وجود حقوق طبیعی بنحو محسوسی ضروری بنظر میرسید اگر تا آن زمان در مسائل حقوقی آنرا مورد بحث قرار نمی‌دادند در این زمان با بوجود آمدن (اندیشه آزادی اقتصاد) و مکتب فیزموکراتها در امور اقتصادی علماء این مکاتب نیز از عقاید حقوق طبیعی تبعیت و پیروی می‌کردند و بالنتیجه مکتب حقوق طبیعی رونقی بسزا یافته و دانشمندان و نویسندگان قواعد و اصول آنرا موضوع تألیفات خود قرارداده آنرا موافق و مطابق مصالح و منافع اجتماعی تشخیص دادند .

دقت نظر دانشمندان در بحث این حقوق موجب می‌گردد که تجدیدنظری در آن بعمل آورند که این خود باعث پیدایش مکتب حقوق اصالت فرد یا اندیونداالیست‌ها می‌گردد .

در اینصورت فکر حقوق فردی یا آزادیهای فردی که ناشی از مکتب حقوق اصالت فرد و باعث ظهور و پیدایش اندیونداالیست‌ها گردید . از دوران بسیار قدیم وجود داشته است .

اگر فرض کنیم که پایه و اساس مکتب حق‌های فردی مبتنی بر حقوق طبیعی بوده و در واقع حقوق طبیعی هسته مرکزی و ریشه‌ی اساسی هر نوع اصالت فرد را تشکیل میدهد اجباراً باید قبول کنیم که این اصل از زمانیکه بشر پی بوجود حقوق طبیعی خود برده و آنرا کشف کرده وجود داشته متداول و مرسوم بوده است .

وضع اولیهٔ مسلک اندیونداالیسم فلاسفه سوفسطائی یونان در قرن ۴-۵ قبل از میلاد بوده اند سپس سقراط آنرا مورد توجه قرار داده و معتقد باصالت فرد مشروط باطاعت از قوانین بوده است .

اصول و عقاید مکتب رواقیون (استائیک) نیز مبتنی بر مساوات و برابری و برادری در جهان بوده است اسپیکوریانها نیز این عقیده را پذیرفتند .

اسپیکور^۱ مؤسس مکتب اسپیکوپانسم^۲ از اهل آتن در خصوص جامعه و حیات اجتماعی میگوید که :

« حیات اجتماعی کلاً بر پایه منافع فردی گذاشته شده است اگر ما عضو جامعه شدیم برای آنست که پنداشته‌ایم در عضویت جامعه منافع فردی وفایده شخصی بیشتر است و جامعه و دولت ما را بیشتر از خطرات احتمالی و واقعی دشمن حفظ میکند و اگر چنانچه روزی رسد که جامعه و دولت نتوانند این وظیفه را اجرا و این منظور را تأمین نمایند بهتر است که نباشند . »
در رم نیز دانشمندانی از این مکتب حقوقی دفاع میکردند . چنانکه سیسرون در تعریف دولت می گوید که :

« دولت همان کامنولت (ملل مشترك المنافع) است و در واقع ملك مردم و متعلق ب مردم است . »

اگر چنانچه سیسرون تعهد تبعه یا مردم را نسبت بحقوق دولت مشروط میداند نه مطلق و میگوید شرط آن اینست که کلیه قوانین موضوعه و حقوق برای سلامتی اتباع و حفظ کشور و تأمین آرامش و شادمانی حیات انسان بوجود آمده باشد زیرا یکفرد یا چند فرد ابتدا مقرراتی بمنظورهای فوق وضع کرده و آنرا ب مردم اعلام داشته‌اند . حال اگر چنانچه مقررات شرارت آمیز و قوانین غیر عادلانه برای ملل وضع بکنند در واقع و حقیقت امر اقوال و پیمانهای خود را شکسته‌اند . دفاع از حقوقهای فردی کرده و منافع افراد را در جامعه مورد توجه قرار داده است .

این فرضیه درست مشابه فرضیه قرارداد اجتماعی روسو و عقاید جان لاک و توماس هابز است تنها با این تفاوت که بجای قرارداد اجتماعی فلاسفه متأخر سیسرون اصطلاح احوال و پیمان را بکار برده است .

دانشمندان دیگری مانند الپین و پل و فلورانتین و سرفردریک پوللوک و غیره طرفدار این نظریه بودند منتهی تحت عنوان حقوق طبیعی از آن دفاع می کردند و از زمامداران وقت تقاضا میکردند که قوانین موضوعه را بر اساس اصول حقوق طبیعی برقرار سازند .

قدرت سیاسی در قرون وسطی

اگرچه قدرت سیاسی در فلسفه قرون وسطی مبتنی بر اراده خداوند است

1- spicurus

2- spicuri anisme.

یعنی قدرت (امپراطور - پرنس - امیر) نیز طبیعتاً ناشی از خداوند میباشد ولی معتقد بیک مبنای قراردادی نیز میباشد.

درست است که پاپ مدعی بود حق دارد امپراطوران را خلع کند و بدین ترتیب حکم عزل و نصب ایشان در دست پاپ بود و همچنین درست است که هانری چهارم ناگزیر شش ساعتها پشت دروازه فلسفه کانوسا زیر برف بایستد تا با پاپ گریگوار هفتم آشتی کند و جان پادشاه انگلستان مجبور شد که بخاطر پادشاهی خود با پاپ اینومان سوم بیعت کند و تعهد نماید سالیانه ۱۰۰۰ مارک خراج دهد ولی بموجب قراردادی که بین شاه و مردم بسته شد pactum ults jection مردم وقبول تبعیت و اطاعت از شاه نمودند مشروط باینکه شاه نیز خیر عمومی و حمایت افراد را از وظایف حتمی خود بشمارد سلاطین نیز حقی داشتند یعنی در واقع دو قانون و دو قدرت قه این وجدان و قوانین دولت قدرت پاپ و قدرت سلطنت در تعارض و در مبارزه بوده و در مقابل همدیگر قدم علم می کردند.

این مبارزه همچنان ادامه داشت مذهب کاتولیک با روش استادانهای سعی میکرد که از جنبه تضاد این دو قانون بکاهد و هر دو را نسبت بهم هم گام وهم- آهنگ سازد ولی وقتی مبارزه بین این دو قدرت باوج میرسد که میگویند آیا: دعوی پاپ نسبت باتملك اموال کلیسائیان که قطعاً مادی و باید در زمره دینویات شمرده شود باشغل کشیشی که روحانی است منافات ندارد و خواستند دقیقاً حدودی بین روحانیات و دینویات (مادیات و معنویات) قائل شوند و حدود آندو را نسبت بهم در حد معینی تشخیص دهند.

از این زمان از قدرت پاپ کاسته و بر قدرت طرفداران سلطنت افزوده می گردد.

ژان دوپاری در خلال سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳ در مقام دفاع از قدرت سلطنت در مقابل قدرت پاپ بر خاسته میگوید:

قدرت دینوی و سیاسی از حیث زمان قدیم تر از قدرت روحانی است و مسلماً ناشی و مشتق از آن نیست ...

وی پس از اینکه بوسیله استدالات منطقی از تعرض مذهب بقانون عرف و بدولت انتقاد شدیدی کند معتقد است که سورته پاپ تقلیدی است از سورته حقوقی و قضائی امپراطور و حتی از رژیم ابسوله فردی نیز انتقاد کرده و میگوید.

همانطور که مطلقیت (آبسولوتیسم) پاپ صحیح نیست رژیم مطلقه سلطنتی هم صحیح نبوده و بهتر است که مزاج رژیم سلطنتی را بوسیله اجرای اصل

نمایندگی معتدل سازیم .

مارسیل دوپادو و تئولژیست ایتالیائی در کتاب «دفسورپاس» ۱ در باب کلیسا و کشیشان میگوید :

«هر مأمور و صاحب مقام رسمی در جامعه اتور تیه و قدرت نفوذ خود را تنها بسمت نمایندگی و مأموریت از طرف مردم واجد میباشده» یعنی در واقع کشیش فاقد هر نوع قدرت اجرائی است و بقول مارتین لوتر هر مسیحی خودش یکنفر کشیش است. کلیسا تنها يك تشکیلات داوطلبی بیش نیست و اگر چنانچه جامعه فرامین پاپ را تصویب نکند صورت قانونی نداشته و نخواهد داشت ولی اگر جامعه آنرا تصویب کرد در اینصورت جزئی از حقوق بشری شمرده خواهد شد .

مارسیل دوپادو طرفدار جدی امپراطور مدافع سرسخت حقوق دولت و جانبدار لودویک دو باویر در مقابل پاپ ژان ۲۲ بود گیوم ۲ دو کام در باب قدرت مطلقه پاپ میگوید :

قدرت مطلقه پاپ از نظر مسیحیت کفر و شرک است و از نقطه نظر سیاست و خط مشی دینیوی یک بدعت مخربی است که در تمام صحنه اروپا باعث اغتشاش شده و آزادی مسیحیت را بر باد داده و باعث تجاوز بحقوق زمامداران دینیوی نیز گردیده است .

بدین ترتیب طی دو قرن که نارضایتی از کلیسا بهمه جا گسترده شده بسود در سده شانزدهم منتهی بانقلاب پروتستان می گردد .

مبارزات قدرت مذهبی و سیاسی در قرن شانزده

انقلاب پروتستان نتیجه تضاد موجود بین معنویت دو قدرت پاپ و امپراطوری بوده است . مارتین لوتر ۲ استاد دانشگاه ویتن برگ بانی و آغاز کننده این انقلاب بود وی معتقد باصل و پاکیزگی نفس از راه ایمان، بود و در آن زمان با آن اقتدارات وسیع کلیسا و پاپ علیه کلیسا قیام کرده و فریاد بر آورد که : این مغفرت فروشیها بیهوده است .

در سال ۱۵۲۰ وقتی که مورد تکفیر پاپ لئوی دهم قرار گرفت فرمان او را در ملاء عام در آتش سوزانید. این موضوع بسرعت در آلمان بصورت موضوع

(1) defensor pacis

(2) william of occam

روز در آمده و مردم در پیرامون آن بحث‌ها و گفتگوهای هیجان آوری می‌کردند.

عقاید لوتر بوسیله رهبران اصلی نهضت پروتستان یعنی الریک زونیکلی و جان ناکس^۱ و یوهان کالون^۲ شدیداً تعقیب و تبلیغ می‌گردید.

کتاب آئین مذهب مسیح که بقلم توانای یوهان کالون نوشته شده بود در زمینه مذهب و امور سیاسی مبتنی بر «اصل پاکیزگی نفس از راه ایمان» بود بزودی از فرانسه به ژنو و از آنجا به آلمان و هلند و انگلیس و اسکاتلند و در قرن هفدهم به نیوانگلند رفته و مورد قبول میلیونها نفر افراد واقع گردید.

رفرورماسیون Reformation یا اصلاحات مذهبی پروتستان در اروپا باعث کاهش نیروی کلیسا گردید.

هر قدر از قدرت کلیسا کاسته میشد بر قدرت پادشاهان و طرفداران سلطنت افزوده می‌گردید.

این فرضیه که «سورن» یعنی پادشاه منبع تمام قدرت سیاسی و هم در رأس قدرت سیاسی است اگر تا قبل از قرن ۱۶ تنها در انحصار ژوربست‌ها (محققین مسائل قضائی) و پاپالیست‌های افراطی (طرفداران قدرت پاپ) بود در قرن شانزدهم تمام حوزه افکار سیاسی را اشغال کرده بود.

بدین ترتیب در سالهای اولیه قرن شانزدهم سلطنت مطلقه یا (مونارشی ابولووتیسم) بسرعت در غرب اروپا متداول گشته و شکل حکومت رایج در کشورهای باختری گردید.

در تمام اروپای غربی سلطنت علناً متکی بزور بوده و تمام مؤسسات قرون وسطائی با قدرت اسلحه و سر باز هم درهم می‌شکست بدیهی است در چنین اوضاع و احوالی فلسفه سیاسی آنزمان نمیتوانست تحت تأثیر چنین افکاری قرار نگیرد اگر چنانچه نیکولا ماکیاول ایتالیائی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) میگوید.

«انسان موجودی است سیاسی و طبعاً فاسد و شرور و خودخواه خلق شده لذا علاج رفع شرور انسانی و شرط برقراری نظم» در جامعه همانا تشکیل حکومت مطلق و مقتدر است. «تحت تأثیر افکار موجود زمان خود قرار گرفته بود. دانشمندان دیگری چون هابز فرضیه قانونگذار مقتدر و مطلق ماکیاول را تعمیم داده و آنرا بیک فرضیه موسوم به فرضیه قدرت مطلقه سیاسی یعنی (آبسولووتیسم سیاسی) تبدیل نموده است و جمله معروف خود را که:

1- John Knox

2- Johan Calrin

انسان نسبت بهمنوعان خودغرائز گرا دارد *homo homini Lupus* بیان نموده است .
 ژان بودن نیز طرفدار قدرت حاکمه مستقله «سورنته» بوده و معتقد است که :

سورنته عبارت از قدرت مطلقه مقام یا مرکزی است که حاکم بر رعایا باشد و این قدرت محدود بقانون نیست و در واقع مافوق همه چیز قرار دارد .
 وی میگوید سورنته غیر قابل انتقال شریک ناپذیر غیر قابل تسهیم نامحدود و غیر قابل فسخ و نسخ و استرداد است حاکمیت مطلقه و اختیارات نامحدود آن مفاسدی بیار آورد که کم کم افکار عمومی را بر خود بشورانید و بالنتیجه تمایل ملت‌ها بسوی تحدید آن و محدود نمودن این قدرت بمقرراتی که حافظ منافع عمومی باشد سوق داده شد.

تحولات حق‌های فردی و سیر تکاملی آن

از قرن ۱۶ تا ۱۸

نحوه حاکمیت مطلقه در فرانسه که ماکیاول آنرا بهترین نوع حکومت می‌شمرد در اواسط قرن شانزدهم در معرض سوء استفاده‌های نابجای زمامداران وقت قرار گرفت .

سوء استفاده‌های مربوط بوضع و اخذ مالیات اخاذی رشاء ارتشاء و استفاده‌جویی مأمورین قوه مجریه و عدم توجه باجراء عدالت در دستگاه قضائی و عدم توجه برسیدگی در احقاق حق منظرین باعث بروز فرضیه‌های مختلف ضد حاکمیت مطلقه گردید .

تئوری و فرضیه رایج آن زمان این بود که:

«چون قدرت حکام ناشی از افراد جامعه است اگر برخلاف مصالح و منافع افراد گامی بردارند در چنین مواردی رعایا میتوانند» در مقابل آنها مقاومت کنند و یا اینکه می‌گفتند :

حاکمی که ستمگری پیشه سازد عنوان خود را نسبت بقدرت از کف

میدهد .

هیوگنات‌ها^۱ که همان پروتستانهای فرانسه بودند از این نظریه طرفداری کرده و می‌گفتند:

«قدرت حکام ناشی از جامعه است یعنی در واقع حکام مخلوق جوامع، بشری هستند و مقصود از انتخاب ایشان بدین سمت این است که خادم جامعه، باشند و مقاصد جامعه را نشان دهند و بدین ترتیب قدرت ایشان محدود و است.»

در کشورهای اروپای غربی نیز اشخاصی مانند ژرژ بوکانان^۲ دانشمند و شاعر اسکاتلندی می‌گفت:

«قدرت ناشی از جامعه است پس باید بر طبق حقوق جامعه بکار رود و الزام تبعه باطاعت از آن مشروط است باینکه زمامدار وظایف لازمه مقام خود را انجام دهد.»

«و اگر چنانچه زمامدار وظیفه خود را بعنوان نگهبان خلق انجام ندهد، و بر عایای خود ستم روا دارد و آزادیهای قدیم ایشان را سلب کند و نسبت به آنان همچو بردگان رفتار نماید وی را نمیتوان زمامدار دانست بلکه يك، ظالم ستمگری است که میتوان حقاً و قانوناً او را خلع نموده دیگری را، بجایش انتخاب کرد.»

اگر خوب دقیق شویم در اینجا منظور از «سلب آزادیهای قدیم» همان حقوق طبیعی یا آزادیهای فردی است و میگوید اگر چنانچه زمامدار حق فردی را از اشخاص سلب کند نه تنها اشخاص میتوانند از اطاعت او سرباز زنند بلکه میتوانند او را خلع نمایند.

و وقتی که میگوید «الزام تبعه از آن مشروط است باینکه زمامدار وظیفه خود را انجام دهد» این شرط مبنی بر قراردادی است که آنرا قرار داد انقیاد یا فرمانبرداری یا Pactum Subjection میگویند.

اصلاً معنای قرارداد اجتماعی اینست که «قدرت سیاسی ناشی از ملت است» و اگر بپذیریم که قدرت دولت ناشی از ملت است میتوان ادعا کرد که ملت میتواند هر وقت لازم بداند و اراده کند قدرتی را که تفویض کرده پس بگیرد و از انجام تعهدات قرارداد فرضی سرباز زند.

با توجه بنظریه قرارداد اجتماعی حق حاکمیت ملت بطور نامحدود تثبیت می‌گردد و اگر قبول کنیم که بموجب قرار داد اجتماعی حق حاکمیت ملت محرز و مسلم گردیده و غیر از این هم نیست میگوئیم آغاز و بدایت این حاکمیت از کجا شروع میشود بلافاصله میگوئیم منبعش از حقوق فردی بشری است یعنی

1- Huguenots

2- Geeg Buchanan

درواقع بشر بوسیلهٔ ثنوری قرارداد اجتماعی تمام حقوق طبیعی خود را منتقل نمی‌کند بلکه آن قسمتی را که برای خیر عمومی لازم و ضروری است انتقال می‌دهد (این خیر عمومی تنها هدف اجتماع است) و حقوقی برای حفظ حقوق فردی خود نگاه میدارد که اگر اجراء دقیق قوانین اصل عدالت اعمال غیر عادلانه و غیره از حاکم یا زمامدار سرزند که باعث تضییع حقوق فردی یا طبیعی وی گردد بلافاصله از انجام تعهدات و قرارداد فرضی سر باز زند.

با این ترتیب مشاهده میشود که چگونه حقوق فردی با سیر زمان در تحول بوده و هیچوقت ماهیت اصلی خود را از دست نمیدهد.

تقریباً حقوق فردی که ناشی از حقوق طبیعی افراد بوده و منشأ اصلی و حقیقی آن حقوق طبیعی بوده و از طرف دانشمندان و فلاسفهٔ یونانی اجمالاً بیان شده بود دانشمندان رومی و فلاسفه قرون وسطائی تحت عنوان حقوق الهی بمردم تبلیغ میکردند از طرف نویسندگان قرن هفدهم و هیجدهم از قبیل گروسیوس ها بس جان لاک پوفنلاف ولف لایب فیتز کانت منتسکو و لتر ژان ژاک روسو تعقیب و مورد مطالعهٔ دقیق قرار گرفت منتهی ایندفعه بصورت قرار داد اجتماعی مورد توجه نویسندگان قرن ۱۷ و ۱۸ قرار میگردد .

پس قرارداد اجتماعی روسو سایر نویسندگان قرن ۱۸ يك امر ابداعی و جدید نبوده بلکه تحولاتی بوده که در حق‌های طبیعی بوجود آمده و در این زمان بصورت قرارداد اجتماعی جلوه گری میکنند.

حق‌های فردی در انگلستان

فکر حقوق فردی و حفظ و حراست آن از دستبرد مستبدین ملت‌ها را وادار با انقلاب میکند تا بتوانند لااقل آنرا محفوظ بدارند انگلستان که سرزمین کلاسیک مسلك اصالت فرد است از همان ابتدای قرون وسطی با روشهای انگلستان سعی میکردند تا اختیارات نامحدود حاکم را از طریق منشور کبیر یا ماگنا کارتا محدود سازند و بالاخره کینگ جان مجبور شد که در رانی مید آنرا امضاء نماید .

امضاء منشور کبیر يك حادثه و واقعه بس مهمی در تاریخ انگلستان بود زیرا از آن ببعده این سند تاریخی همیشه یکی از اساسی‌ترین ضامن آزادی انگلیس بشمار می‌آید .

این دستخط که در ۶۳ ماده و نخستین و بزرگترین سند است که حقوق و اختیارات ملت و حدود و اقتدارات دولت را تعیین مینماید منشاء قوانین

انگلستان و اساس سلطنت های مشروطه بشمار می آید و همین دستخط است که باعث شد تا انقلاب انگلستان بدون خون ریزی و درحقیقت بامتان و آرامش خاصی اجرا شود.

هانری هشتم میل داشت که مردم اراده او را بعنوان و بمنزله قانون بشناسند و دوره وی بالاترین دوره استبداد و خودسری در انگلستان بود باعث عصیان مردم گردید و در نتیجه انقلاب ۱۶۸۸ بوقوع پیوست شرایط و مقدمات رفورمی که بدین ترتیب پایه گذاری شد.

در اعلامیه ای بنام «اعلامیه ۱ حقوق بشر» ثبت گردید.

در قرن ۱۸ یعنی در سال ۱۷۶۰ بازمشروطه در انگلیس که دچار بحران گردید و اقداماتی که (ژرژ سوم) در جهت تثبیت قدرت شخصی مینمود پس از ۲۴ سال کشمکش بفتح ملت خاتمه پذیرفت.

در این زمان خارجیانی که در فرانسه بودند خاصه فرانسویانی که در انگلستان اقامت داشتند بر استحکام سازمان سیاسی و اجتماعی و انتظام امور این کشور بچشم بصیرت نگریسته و در دل بر آن غبطه میخوردند چنانکه منتسکیو میگوید :

«هر فردی از افراد این کشور خود را سلطانی تصور می کند».

ولتر که در سال ۱۷۲۶ در انگلستان بود در کتابی که تحت عنوان «نامه هائی در باره انگلستان» نوشته و در سال ۱۷۳۴ در همان کشور طبع و انتشار پیدا کرد . چنین می نویسد که :

«مردم انگلستان همچو مردم آزاد راهی برای خویش بسوی بهشت در پیش می گیرند» در آن کشور شریف زادگان بی آنکه اهانت کنند شریف و بزرگ اند و مردم بی آنکه اختلافی فراهم آورند در کار حکومت شرکت می کنند .»

مارکی در ژانسون در سال ۱۷۵۱ میگوید که :

«از انگلستان نسیمی بجانب ما میوزد که آمیخته بحکمت و نوید حکومت آزاد و مبشر ختم دوره استبداد است» .

انقلاب انگلستان که ناشی از حق های فردی و تثبیت آزادیهای سیاسی بود . سپس بسایر کشورها نیز نفوذ و رسوخ پیدا میشود تحولی در تاریخ بوجود

۱ - اعلامیه حقوق بشر یا declaration of Rights که در اثر انقلاب بدون خونریزی در سال ۱۶۸۸ بتصویب مجلس عوام انگلستان رسیده بود تراوشی از افکار لاک بود که بقلم خود لاک نوشته شده بود .

آورد که ما امروزه نتایج آنرا بصورت اعلامیه جهانی حقوق بشر بچشم مشاهده میکنیم.

آزادیهای سیاسی در آمریکا

اصول آزادی انگلیس که در قانون اساسی آن کشور درج و ثبت گردیده بود مبتنی بر رفاهیت عامه مردم انگلیس بود یکی از آن اصول مربوط باخذ مالیات و نحوه وصول آن بود و آن بدین ترتیب بود که :

« هیچ مالیاتی بدون تصویب نمایندگان ملت از افراد اخذ نمیشود. »

این حق که در خود انگلستان از اصول اساسی و ناشی از رژیم مشروطیت آن کشور بود در مستعمرات مفهوم و معنایی نداشت یعنی در واقع مستعمرات از این حق استفاده نمیکردند.

این امر باعث اعتراضات طرفین گردید و باعث شد که در سال ۱۷۶۱ دومرتبه کنگره ای در شهر فیلادلفیا تشکیل شود در همین کنگره بود که اساس آزادی و مساوات ملت آمریکا اعلان گردید.

و همچنین در همین کنگره اتحادیه ای بنام « اتحادیه منع خرید فرستاده های انگلیس » بوجود آمد و بدین ترتیب تجارت با انگلیس را تحریم نموده و بالاخره پس از مخالفت شدید با سیاست انگلیس و پس از یکسال جنگ در سال ۱۷۷۶ مستعمره « ویرجینی » اعلان استقلال کرده و سایر مستعمرات نیز تبعیت از این مستعمره استقلال خود را اعلام نمودند.

در همان سال در کنگره فیلادلفیا دو کار پشت سر هم انجام پذیرفت.

۱ - اعلان استقلال آمریکا .

۲ - اعلان حقوق عمومی ملت .

حقوق عمومی ملت با مقدمه ای که بقلم « توماس جفرسن » یکی از نمایندگان جوان ویرجینی نوشته شده بود مبتنی بر یک طرح فلسفی دایر با آزادی و مساوات و حق حیات و تکلیف حکومت در حفظ حقوق ملت و اصل اراده ملی در تاسیس حکومت و بالاخره مبادی و اصول آزادی و مساوات در حکومت ملی بود .

این اعلامیه دومین سندی است که حاکی از مبارزات ملت ها برای بدست آوردن آزادیهای سیاسی و حقوق فردی میباشد.

حقوق فردی در فرانسه و اعلامیه

حقوق نشر ۱۷۰۹

تئوری قرارداد اجتماعی که لاک بانی و مؤسس آن بوده و بعدها سرمشق نویسندگان دیگر قرار گرفت چنانکه روسو خود میگوید :
که لاک طبق اصول مخصوص خود از قرارداد اجتماعی صحبت کرده است
بسرعت عجیبی توسعه پیدا کرد .

تأثیر عقاید لاک و سایر دانشمندان مانند منتسکیوزوریست و سوسیولژیست
ولتر شاعر معروف روسو متفکر مشهور دیدرو و دالامبر علمای فیزیک تورگو
مستخدم دولت هولباخ عالم علم الروح موجد نهضتی عظیم در افکار عمومی علیه
زمامداران مستبد می گردد که بالاخره در فرانسه منجر با انقلاب ۱۷۸۹ که ما حاصل
آن اعلامیه حقوق بشر است می گردد.

اعلامیه حقوق بشر که در ۲۶ اوت ۱۷۸۹ متن آن از طرف مارکی
دولافایت پیشنهاد شده بود در مجلس ملی فرانسه پس از مذاکره در اطراف آن مورد
تصویب قرار گرفت .

این اعلامیه چنانکه از اسمش معلوم است در حقیقت عامل اساسی آزادی
و بوجود آورنده حقوق طبیعی و سیاسی ملت فرانسه و منشاء حقوق بشر
بوده .

با توجه بمقدمه این اعلامیه که میگوید :

« نمایندگان ملت فرانسه که منتخب قاطع اکثریت مردم این کشور را
تشکیل میدهند با توجه باوضاع واحوال برای آنها محرز و مسلم شده است که
« مسبب بدبختی عمومی و علل منحصر بفرد آن جهل و غفلت و عدم اطلاع آنها »
« بحقوق طبیعی خود بوده که فساد و افسار گسیختگی حکومت ها نیز از آن »
« ناشی میشود . بنا بر این باعزمی راسخ و عقیدتی واثق بر آن شدند که در این »
« اعلامیه رسمی حقوق طبیعی را که مقدس و غیر قابل معامله و اشغال بشری را »
« مندرج سازند تا اعضاء هیئت جامعه این اعلامیه را همواره مورد توجه خاص
خود ساخته و حقوق و تکالیف خود را بخاطر آورند... »

« تا بدینوسیله بشود اعمال قوه مقننه و مجریه را با روش سیاسی و مقاصد
هریک از مؤسسات سیاسی تطبیق کرد و با آن وفق داده شود تا بیش از پیش مطاع
و محترم گردند... »

که منظور اصلی و نتایج کلی اعلامیه حقوق بشر حفظ حقوق طبیعی و حق‌های فردی است که مفصلاً در پیرامون آن بحث کردند .

آیا نمیتوان تصور کرد که حقوق فردی که منشأ آن حق‌های طبیعی افراد بود ابتدا در انگلستان و از انگلستان بتوسط فلاسفه و حقوقدانان آمریکا و از آمریکا بتوسط سر بازان و حقوقدانان فرانسه منتقل گردید و باعث تدوین قانون اساسی در سال ۱۷۸۹ گردیده و در جهان نیز منشأ تحولات عظیم گردید و چه پدایش اعلامیه جهانی حقوق بشر گردیده است مسلماً غیر از این نمیتوان فکر کرد چه جامعه ملل و بشریت که روز بروز ترقیات شگرفی مینمودند بالاخره بوسیله اعلامیه جهانی حقوق بشر توجه خاص خود را بحفظ و صیانت حقوق فردی بشر که در واقع حقوق فطری و طبیعی او است باثبات رسانیده است .

سولوی و آرتیه یا تعاون اجتماعی

Solidarite

تعاون اجتماعی که یکی از مظاهر حقوق طبیعی است در اواخر قرن ۱۹ و اوائل قرن بیستم شیوع خاصی پیدا میکند .

لئون بورژوا سیاستمدار نامی فرانسه که نماینده حقیقی این طرز تفکر است در کتابی که تحت عنوان تعاون اجتماعی منتشر کرده است چنین میگوید :

« آنچه که مدنیت کنونی هر اجتماع را تشکیل میدهد ثمره زحمات گذشتگان و نتیجه مشقات هموعان معاصر میباشد پس در نتیجه هر فرد نه تنها «مدیون زحمات و خدمات هموعان معاصر خود میباشد بلکه مرهون مشقات گذشتگان نیز میباشد . در اینصورت بر ما که از نعمات موجود گذشتگان « برایگان استفاده میکنیم وظایفی محول شده و آن دین مستقیمی است که باید « نسبت بآیندگان ادا کنیم . بدین ترتیب ما هم باید برای بوجود آوردن زندگی « که تأمین حیات آیندگان و رفاه حال آنها باشد کوشا باشیم . »

بحث در پیرامون این مکتب جدید حقوقی از حوصله این مقال خارج است ولی همینقدر باید دانست که قوانین و مقرراتی که راجع به تعاون اجتماعی

۱ - اصول هفده گانه اعلامیه حقوق بشر بهترین و مفیدترین اختراعات فکر بشری است بطوریکه هیچ عقیده و فکری باندازه اعلان حقوق بشر در اوضاع اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی و مدنی دنیا تأثیر نکرده است . از اینجهت است که در تمام دنیا با احترام و تقدس یاد میشود .

در دنیا وضع شده و امروزه هم در قوانین موضوعه مقام بزرگی دارد زاده همان حقوق طبیعی افراد است که از زمانهای بسیار قدیم وجود داشته است.

و این چنین طرز تفکری است که بشریت بکمک و مساعدت هم نوعان خود برخاسته و باعزمی راسخ تصمیم گرفته است تا این کمک و مساعدتها که مبین بشر دوستی و انسان پرستی است بوسیله سازمانهای متعدد بین المللی باثبات برساند. مسلماً برای اجرای این نیت خیر در حلقه اول تثبیت حقوق فردی و شخصی افراد بشر مورد توجه است که آن نیز بوسیله انتشار اعلامیه حقوق بشر برای بشریت تأمین گردید.

مسلماً فکر انتشار حقوق بشر جز نوعی خدمت بخلق و جزئی از تعاون اجتماعی بشریت نبوده و زائیده حقوق طبیعی است که مفصلاً در پیرامن آن بحث کردیم.

تحولات حقوق فردی تا صدور اعلامیه

جهانی حقوق بشر

قرن نوزدهم که بقرن تکامل انقلاب صنعتی معروف شده است باعث گردید که مخاصمات و مجادلات بین المللی برای بدست آوردن منافع بیشتری تشدید پیدا کرده و روز بروز توسعه یابد.

هرچند که انباء بشر بحکم قوانین طبیعی و تکامل استقلال انفرادی خود را بیش از پیش از دست داده خواه ناخواه بهمیدگر برای برقراری روابط و مناسبات بیشتری نزدیکتر شدند اما باید توجه داشت که این ارتباط و وابستگی همواره قرین با حسن اعتماد و صداقت ملل نسبت بیکدیگر نبوده و در نتیجه تغییر اوضاع اقتصادی وضعیت نزاع و جنگ هم تغییر نموده و کشمکشهای بین المللی بوجود آورده بود.

تقریباً در تمام دوران قرن گذشته بخصوص در اروپا این کشمکشها وجود داشته و ملتها با جنگهای خونینی آشنا شده بودند و از همین جهت بیش از پیش میل پیدایش وسیله برای پایان دادن بچنگ در بین اغلب ملل پیدا شد

۱ - عقیده تعاون اجتماعی با نظریه کلکتویسمها «اجتماعیون» تقریباً شبیه است با این تفاوت که پیروان تعاون اجتماعی هیچ اسمی از دولت بمیان نمی آورند و بقول لئون بورژوا «هیچ احتیاج نیست که از دولت صحبت شود مافردرا در مقابل جامعه می سنجیم و تکلیف او را در تعاون اجتماعی مورد توجه قرار میدهیم».

وملت‌های متمدن همه پذیرفته بودند که دشواریها و کشمکشهای بین‌المللی خود را از راه صلح و آشتی حل و فصل کنند .

این امر ابتدا بشکل کنفرانس و کنگره و سپس بعنوان حکمیت و بشکل مجمع اتفاق ملل و غیره درآمده و در این مجامع بین‌المللی سعی در حل اختلافات ملل و تعیین حدود و حقوق دولت‌ها بوده است .

اصولاً مجامع بین‌المللی نظیر جامعهٔ دول ، جامعه ملل ، سازمان ملل متحد و جامعه انسانی که میتوان آنرا چهارمین مؤسسات عام حقوق بین‌المللی دانست هدفی جز جلو گیری از نفاق و دوئیّت و تثبیت آزادیهای سیاسی و حفظ و تأمین حقوق بشر نمیتواند داشته باشد و چنانکه مشاهده شد عملاً نیز این مسئله با ثبات رسیده است اولین کنگره‌ای که بتوان آنرا مقدمه تشکیل چنین جوامع بین‌المللی دانست کنگره صلح بود که پس از جنگ پروس و اطریش در ۹ سپتامبر ۱۸۶۷ در ژنو منعقد گردید .

نمایندگان این کنگره که از آزادیخواهان و صلحجویان دول مختلف تشکیل شده بود از طرف دولت فرانسه و یکتورهوگو لوئی بلان از طرف انگلستان جمیز میل و از طرف ایتالیا گاری بالدی مأموریت داشتند تا در این کنگره مسائل مورد نظر را مورد بحث و تحلیل قرار دهند .

این کنگره که در واقع بمنزلهٔ پیش درآمد مجمع اتفاق ملل بود بعضی اصول آنرا که بعدها اصول اولیه قرارداد ژنو قرار گرفت در آن موقع گاری بالدی در تحت عبارات و جملات چندی اظهار می‌داشت .

گاری بالدی در آن موقع می‌گفت که :

۱- تمام ملل بمنزله برادران یکدیگر هستند . - (یعنی با همه برابر و مساویند)

۲- جنگ بین آنها غیر ممکن است .

۳- مخاصماتی که بین دول رخ میدهد باید بقصاوت این کنگره واگذار شود .

ولی متأسفانه رواصل عدم حقیقت بینی بعضی از مامداران این کنگره به نتیجه مثبتی نرسید .

از این کنگره که بگذریم در دو کنفرانس لاهه ۱۸۹۹-۱۹۰۷ کوششی برای برقراری صلح شد اگرچه در این کنفرانس بخصوص در کنفرانس دومی تصمیماتی گرفته شد و راه حل‌های عملی پیشنهاد گردید ولی متأسفانه در عمل نتایج و پیشرفت آنها درخشان نبوده و بالاخره مانع از شعله‌ور شدن جنگ نگردیده

۱- از کتاب «ایران و جامعه ملل» تألیف محمد شاهکار ، صفحه ۵-۶

و جنگ بین‌المللی اول شروع شد .

در اغلب ممالک دنیا از قبیل امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه، ممالک اسکاندیناوی مجامعی برای حفظ حقوق بشر و برای تأمین صلح و ممانعت از جنگ تأسیس شد .

در اتا زونی زمانی که وارد جنگ نشده بود مؤسسه‌ای بنام جامعهٔ تحمیل صلح یا League to inforce peace تشکیل شد و سپس رئیس جمهوری ویلسون آخرین فرمول جامعه ملل را با شرکت نمایندهٔ آن دولت یعنی هنتر میلر بروی طرح لرد روبر سیسیل و ژنرال اسموت رئیس الوزراء افریقای جنوبی برپا نمود . ۱. و چون جنگ اخیر شامل ملل و قاره مختلف بود و تمام دنیا از آن خسارت دیده بودند صورت بین‌المللی بخود گرفته و اساس نامهٔ مجمع اتفاق ملل در تمام عهدنامه‌های صلح مندرج شده از دولتی هم که در جنگ مداخله نداشتند دعوت شد که آنرا امضاء نموده و عضویت جامعه را بپذیرند .

سبب وجود تشکیل جامعه ملل دو عامل مهم یکی جنگ و دیگری وجود ویلسن رئیس‌جمهور امریکا بود یعنی در واقع جامعهٔ ملل در نتیجه جنگ بین‌المللی اول و با همت ویلسن^۲ بوجود آمد .

در جامعه ملل بعکس جامعهٔ دول که در آن دولت‌ها با همدیگر مساوی نبودند و حل و فصل مسائل بین‌المللی بعهدهٔ دولت‌های بزرگ بود دول هم مساوی بودند یعنی مساوات بین دولت‌ها در این جامعه بین‌الملل برقرار می‌گردد . و برای اولین بار رکنی بوجود می‌آید که جنبهٔ اجتماعی داشته و آن همان مجمع عمومی جامعه ملل است . بدیهی است در مجمع عمومی تمام اعضاء جامعه شرکت می‌کنند و با یکدیگر مشورت می‌نمایند و رأی میدهند و تصمیم اتخاذ میکنند و این خود پیشرفت و ترقی بزرگی محسوب میشود . هدف جامعه ملل در مقدمهٔ میثاق ملل باین شرح تشریح شده است که :

۱- این جمعیت در فیلادلفی در سال ۱۹۱۵ تحت رهبری پرزیدان تافت tapht که در زمان روزولت وزیر جنگ امریکا بود و در آن موقع استاد حقوق اساسی در دانشگاه یال yall بود و بعداً رئیس دادگاه عالی امریکا شد تشکیل گردید . ولی خود دولت امریکا عضویت آن را نپذیرفت .

۲- از کتاب « ایران و جامعه ملل » تألیف محمد شاهرکار صفحه ۱۰-۱۱

« دول معظم متعاهده برای استقرار همکاری با یکدیگر و تأمین صلح و امنیت بین خود و از این نظر لازم میدانند که : تعهداتی را قبول کنند که متوسل، بیجنگ نشده روابط بین المللی مبتنی بر عدالت و شرافت را بطور علنی و آشکار، نگاه دارند (یعنی قراردادهای مخفی منعقد نسازند) مقررات حقوق بین المللی، « را که قاعده واقعی عملیات دول خواهد بود کاملاً رعایت نمایند و عدالت را، « حکمفرما نموده کلیه تعهدات مندرجه در معاهدات را در روابط بین المللی « محترم شمارند بنا بر این اساس نامه ذیل را که برطبق آن جامعه ملل تأسیس، « میشود قبول^۱ مینماید .

از این مقدمه چنین نتیجه گیری میشود که جامعه ملل دارای دو منظور اصلی است .

۱ - برقراری صلح و تأمین ملل در مقابل حملات مختلف .
 ۲ - تکمیل و برقراری تبادل افکار و همکاری مادی و معنوی ملل از نظر تسهیل زندگی و احترام حقوق بین المللی و چون جامعه ملل برای صلح تأسیس شده است خواهان آنچه صلحی است که مبتنی بر اساس حقوق باشد در اینصورت مقررات حقوق بین المللی که دستور حقیقی مناسبات دول شناخته شده باید کاملاً محترم شمرده شود . اگر چه جامعه ملل برای تثبیت و حفظ حقوق بشر فعالیت و کوشش خستگی ناپذیری را شروع کرده - بود ولی شروع جنگ بین الملل دوم با وجود تمام کوششی که از طرف جامعه ملل برای جلوگیری از آن بعمل آمد موجب شد که جامعه ملل از بین برود و البته پس از جنگ تشکیلات دیگری بنام سازمان ملل متحد جایگزین آن گردید .

هدفهایی که ملل متحد در جنگ داشتند

مبارزات تاریخی ملتها برای بدست آوردن حقوق و آزادیهای سیاسی و یا حفظ و حراست پاره‌ای از حق‌های طبیعی و انفرادی صفحات درخشانی در تاریخ تمدن ملتها بیادگار گذاشته است .
 اگر دامنه این مبارزات مقدس طولانی در زمانی محدود و منحصر بپایه یا قبیله کوچکی بود امروزه در اثر روابط نزدیک ملتها و ارتباط مستقیم کشورها جنبه عام‌تر و عمومی‌تری بخود گرفته و تقریباً همگانی شده است .
 تقسیم جهان کنونی بدو قطب متضاد و مخالف هم نتایج آن مبارزات انحصاری و منفرد اولیه است که امروزه بدین شکل مشاهده میکنیم .

۱ - در انگلستان نیز سرارواگری وزیر خارجه انگلستان ریاست جمعیت صلح نام لیک توانیفرس پیس را بعهدہ داشت

تاریخ نام مردانی را که پیشرو و پیشقراول این مبارزات بوده‌اند هیچوقت فراموش نخواهد کرد زیرا مبارزات این مردان نامی فقط و فقط بمنظور تأمین حفظ حقوق بشر و حراست از آن بوده است.

اگر روزولت رئیس جمهور امریکا در پیام سال ۱۹۴۱ خود به‌کنگره گفت که هدف جنگ فراهم آوردن و تأمین چهارگونه آزادی برای مردم سراسر جهان یعنی:

۱ - آزادی بیان

۲ - آزادی مذاهب و ادیان

۳ - آزادی رهائی از فقر و نیازمندی

۴ - آزادی از بیم و هراس و رهائی از ترس

درواقع بیان‌کننده آمال و آرزوهای میلیونها بشر و توصیف‌کننده یگانه آرزوی کلیه ملل یعنی حقوق بشر بود. بیهوده نیست وقتی که می‌بینیم در متن اعلامیه‌ای که در تاریخ ۱۴ اوت ۱۹۴۱ برنامه مشترکی شامل هدفها و اصولی که در اعلامیه مشترک رئیس جمهور آمریکا و نخست‌وزیر بریتانیا تحت عنوان منشور آتلانتیک امضاء شد. چنین می‌گوید:

« چون اطمینان دارند پیروزی کامل بردشمنان جهت دفاع از زندگی، و آزادی و استقلال و آزادی مذاهب و همچنین جهت حفظ حقوق بشریت و عدالت در کشورهای خود... »

درواقع صلح را بشرح اعاده حقوق بشر و توسعه آن تجویز کردند و حتی جملات زیر را درمقدمه طرح‌دومبارتن اکس چنین نوشته‌اند:

« بمنظور فراهم کردن موجبات احترام حقوق بشر و آزادیهای سیاسی^۳

وقتی که نمایندگان کشورها در سان‌فرانسیسکو جمع شدند و متوجه شدند که تا چه اندازه ملت‌ها توجه مخصوص باین مسئله یعنی آزادیهای سیاسی دارند تصمیماتی برای تحقق پیوستن این آمال همگانی ملت‌ها اتخاذ نمودند و نتیجه این شد که هم درمقدمه منشور ملل متحد و هم در ۶ ماده از مواد مختلف آن بمسئله حقوق بشر توجه مخصوص شده و بوسیله آن آزادی ملت‌ها را تضمین نمودند.

۱ - از کتاب « سرگذشت تمدن، تألیف کارل مکر فردریک دنکاف صفحه

۶۰۷-۶۰۸

۲ - از جزوه حقوق بین‌الملل عمومی تقریرات دکتر کیهان

۳ - از کتاب دکتر متین دفتری صفحه ۶۰-۶۱